

۲۴ _ ای جوان رحمانی شکر کن خدا را که بملکوت نورانی راه یافتی و پرده اوهام دریدی و بحقیقت اسرار اطلاع یافتی این خلق جمیعا خداوندی را در عالم افکار تصور نمایند و آن تصور خود را بپرستند و حال آنکه آن تصور محاط است و عقل انسان محیط البته محیط اعظم از محاط است زیرا تصور فرع است و عقل اصل البته اصل از فرع اعظم است پس ملاحظه کن جمیع ملل و امم پرستش فکر خویش نمایند و در عقل خود خداوندی خلق کنند و او را خالق کل شیء دانند و حال آنکه این تصور اوهامست پس جمیع خلق ساجد و عابد و همنند اما آن حقیقت ذات احدیت و غیب الغیوب مقدس از تصور و افکار است وجدان بآن نرسد در حوصله هر حقیقت حادثه آن حقیقت قدیمه ننگد آن عالم دیگر است از آن خبری نیست وصول ممکن نه حصول ممتنع و محال همین قدر وجودش محقق و مثبت و لکن کیفیت مجهول جمیع فلاسفه و حکما دانستند که هست ولی در معرفت هستی او حیران گشتند و عاقبت مایوس شدند و بکمال یأس از اینعالم رفتند زیرا ادراک شئون و اسرار آن حقیقة الحقائق و سر الأسرار قوه دیگر خواهد و حواسی دیگر شاید آن قوه و حواس فوق طوق بشر است لهذا خبر نیافتند مثلا اگر در انسان قوه سمع و قوه ذوق و قوه شم و قوه لمس باشد اما قوه باصره مفقود از برای آنشخص مشاهده اشیا ممتنع و محال زیرا بسمع و ذوق و شم و لمس نتوان مشاهده کرد بناء علیه باین قواء و حواس موجوده در عالم بشر ادراک آنحقیقت غیب و منزه و مقدس از شوائب ریب مستحیل و محال قوای دیگر باید و حواس دیگر شاید اگر آن قوا و حواس میسر شود خبر گرفتن ممکن و الا فلا *